

شاعران ایران



سهراب سپهری، شاعر، نویسنده و نقاش معاصر پانزده مهر ۱۳۰۷ در کاشان متولد شد و اول اردیبهشت ۱۳۵۹ در تهران درگذشت. او از شاعران نامدار معاصر ایران است و شعرهایش به زبان‌های بسیاری از جمله انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی و ایتالیایی ترجمه شده است. مهم‌ترین کتاب او مجموعه شعر «هشت کتاب» است.

جنبش واژه زیست

پشت کاجستان، برف
برف، یک دسته کلاغ.
جاده یعنی غربت،
باد، آواز، مسافر و کمی میل به خواب.
شاخ پیچک، و رسیدن، و حیات.
من و دل‌تنگ، و این شیشه خیس.
می‌نویسم

و دو دیوار و چندین گنجشک.
یک نفر دلتنگ است.
یک نفر می‌بافد.
یک نفر می‌شمرد.
یک نفر می‌خواند.
زندگی یعنی: یک سار پرید.
از چه دلتنگ شدی؟
دل خوشی‌ها کم نیست:
مثلاً این خورشید،
کودک پس فردا،
کفتر آن هفته.
یک نفر دیشب مُرد
و هنوز، نان گندم خوب است.
و هنوز،
آب می‌ریزد پایین، اسب‌ها می‌نوشند.
قطره‌ها در جریان،
برف بر دوش سکوت
و زمان، روی ستون فقرات گل‌یاس!

انتظار

نامه‌ای به دست باد داده‌ایم
با درخت‌ها
جوانه‌ها
روزهاست
در مسیر دیدن بهار
ایستاده‌ایم
کمال شفیعی

شعر تازه

یک درخت
روی برگ‌هاش
شعر تازه‌ای نوشته بود
باد
آن درخت را
برای باغ خواند

درخت‌ها

آخر رفاقت‌اند
ریشه را به آب
برگ را به باد
شاخه‌های خشک را
به برف
شعر را به من
هدیه داده‌اند.

سرود

باد
رهبر گروهی از درخت‌هاست
با اشاره‌اش
اولین سرود سال
خوانده می‌شود

حامد محقق

قاصد خدا

مثل یک چشمه آمد
از دل سخت یک کوه
شست از روی صحرا
غصه و گرد اندوه

یک به یک دانه‌ها را
با چه ذوقی صدا کرد
توی صحرای خاموش
او قیامت به پا کرد

با درختان تشنه
صحبت از زندگی کرد
او برای بیابان
سبزی و شادی آورد

حسین احمدی

داگلاس فلورین شاعر و تصویرگر معاصر سال ۱۹۵۰ در نیویورک متولد شد. برخی کتاب‌های او عبارت است از:

- ۱- من کلاهم را دوست دارم
- ۲- چشم‌های زمستانی
- ۳- پاییز شدن

شعر آدم‌های برفی را خانم افسانه شعبان‌نژاد، ترجمه و به شعر فارسی برگردانده‌اند.

آدم‌های برفی

روز،
یک روز خوش زیبای برفی
باز برف و باز کوچه
باز آدم‌های برفی
ساکت و بی‌جان و تنها
ایستاده
در حیاط و کوچه ما
ایستاده
شب،
شب زیبای برفی
کوچه‌ها در دست آدم‌های برفی
شهر در خواب و آنها
بی‌صدا در رفت و آمد
در حیاط خانه‌ها و کوچه‌ها
در رفت و آمد
صبح فردا
باز یک روز خوش زیبای برفی
مانده روی برف‌های سرد کوچه
ردی از پاهای برفی.
ترجمه: افسانه شعبان‌نژاد

راز آبی

حس می‌کنم خورشید هستم
لبریزم از موسیقی نور
دست ستاره توی دستم
با ابرهای آسمان جور

حس می‌کنم من یک درختم
دستم پر از برگ و خوانه‌ست
مهر و محبت مثل گنجشگ
دستان من هم آشیانه‌ست

حس می‌کنم دریاست قلبم
در سینه‌ام یک راز آبی‌ست
با رقص ماهی‌های شادی
اندوه دیگر در دلم نیست

فاطمه ناظری

شمیم گل محمدی

صدای پای کسی می‌رسد به گوش زمین
کسی که بر لبش آواز نی‌لیک دارد
کسی که می‌رسد از سمت آسمانی پاک
و توی مشت خودش چند قاصدک دارد

و او کسی‌ست که پیغام سبز آمدنش
درون دفتر تاریخ پیش‌بینی شد
برای اینکه من و تو زلال‌تر بشویم
فرشته‌سان به زمین آمد و زمینی شد

همان کسی که خبر داشت از لب تشنه
به دست‌های پر از پینه نیز ایمان داشت
به محض آمدنش آتش از حقارت مُرد
و قلب سنگی بت‌خانه‌ها ترک برداشت

و بعد از او همه جا عطر دوستی دارد
و می‌رود ز جهان هر چه زشتی و بدی است
زمین خسته به شوقش دوباره می‌رقصد
و فصل، فصل شمیم گل محمدی (ص) است.

انسبیه موسویان